



رساله تنباکوئیہ

پدیدآورده (ها) : ذوالشرفین کرمانی، محمد ابراهیم؛ علی منش، ولی؛ خلیلی، احمد
کنابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: آینه میراث :: پاییز و زمستان 1388 - شماره 45
(علمی-ترویجی/ISC)

از 201 تا 218

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/594509>

دانلود شده توسط : کاربر عمومی دانشگاه دولتی اصفهان

تاریخ دانلود : 27/06/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

رسالهٔ تنباکوئیّه

محمدابراهیم ذوالشرفین کرمانی

به کوشش ولی علی منش*

احمد خلیلی**

چکیده

تنباکوئیّه رساله‌ای ادبی، بدیع و نفز است که در دورهٔ صفویه نوشته شده است. این رساله علاوه بر داشتن ارزش ادبی، ارزش تاریخی نیز دارد، زیرا هم در مورد جلوس شاه صفی و هم در باب حکم وی در باب تنباکو صحبت می‌کند. رساله ضمن بررسی منشأ پیدایش تنباکو به وجه تسمیهٔ آن می‌پردازد، سپس انواع تنباکو را بیان می‌کند و اطلاعاتی نیز از کشاورزی آن زمان به دست می‌دهد.

کلیدواژه: تنباکو، صفویه، شاه صفی.

در دورهٔ صفویه استعمال مواد مخدر، هم بین پادشاهان این سلسله و هم بین مردم رواج یافته بود. در میان پادشاهان این دوره خوردن شراب و کشیدن تنباکو نسبت به سایر مواد مستی‌انگیز دیگر مثل بنگ، حشیش و ... چشمگیرتر است. هرچند بعضی از این پادشاهان در برهه‌ای از زمان اراده می‌کردند تا مصرف اینگونه مواد را منع کنند، ولی نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند. مثلاً شاه عباس در سال ۱۰۲۹ ق خوردن شراب را قدغن کرد، ولی درست هشت ماه بعد، خود او باده‌گساری را دوباره آزاد کرد. در مورد کشیدن تنباکو نیز شبیه به این‌گونه حکمها جاری بود. شاه

* دانشجوی دورهٔ کارشناسی ارشد ادبیات فارسی دانشگاه تهران

E-mail: alimanesh.871@gmail.com

** دانشجوی دورهٔ کارشناسی ارشد ادبیات فارسی دانشگاه تهران

عباس که بعضاً با کشیدن توتون و تنباکو با سرسختی مخالفت می‌کرد، نتوانست این عادت را که گستره آن در میان عموم مردم خیلی زیاد بود، از بین ببرد.

شاه صفی هم مثل دیگر پادشاهان صفوی باده‌گساری و تنباکوکشی را جزو برنامه‌های اصلی زندگی خود قرار داده بود. در زمان وی کشیدن تنباکو نسبت به دوره شاه عباس بیشتر شده بود. تاورنیه در این باره در سفرنامه‌اش نوشته است:

ایرانیها از زن و مرد به طوری به کشیدن تنباکو عادت دارند که قطع تنباکو از آنها با قطع حیات برابر است. اغلب آنها از زنان می‌توانند بگذرند، ولی از تنباکو نمی‌توانند. عمله‌ها به محض اینکه دخل می‌کنند یا مزدشان را می‌گیرند، اول قسمتی برای تنباکو، باقی را به جهت نان و میوه کنار می‌گذارند (تاورنیه، سفرنامه، ص ۵۲۳).

شاه صفی که خود مبتلا به مواد مخدر بود، مثل شاه عباس بعضی وقتها حکم به کشیدن تنباکو می‌داد و در بعضی مواقع هم مصرف آنها را قدغن می‌کرد. تاورنیه در این باره می‌نویسد:

گاهی اتفاق می‌افتد که شاه هوس می‌کند کشیدن تنباکو را قدغن نماید، چنانچه گاهی شراب را منع می‌کند، اما مدت قدغن تنباکو ممکن نیست به طول بینجامد، خاصه اینکه از عایدات و دخل شاه خیلی کم شود، زیرا تنها شهر اصفهان هر سال چهل هزار تومان مالیات تنباکو به او می‌دهد (همانجا).

در پی این حکمهای متزلزل بود که شاه صفی در سال اول جلوس، کشیدن تنباکو را آزاد کرد. صاحب کتاب خلاصه السیر در ذکر وقایع سال اول جلوس شاه صفی می‌نویسد:

و [شاه صفی] رخصت کشیدن تنباکو را که از اثر صعوبت آن خانه‌وارهای قدیم به آتش حرمان سوخته بودند، فرمودند (محمد معصوم بن خواجگی، خلاصه السیر، ص ۳۹).

وی دوباره در سال ۱۳۴۰ ق کشیدن تنباکو را قدغن کرد. در کتاب خلاصه السیر در وقایع سال ۱۳۴۰ آمده است:

و [شاه صفی] در روز چهارشنبه دهم ذی‌القعدة به قصبه تویسرکان آمده به عزم پادشاهانه از کشیدن تنباکو احتراز نمودند. چون استدفاع آن مفصله جز به یاری توفیق صورت نمی‌یافت، استکفای آن کار مشکل به قوت ایزدی و عزم درست اختصاص یافت (همان، ص ۱۱۵).

تاورنیه در این باره گفته است:

در موقعی شاه صفی تنباکو را قدغن کرده بود، علتش هم معلوم نشد (تاورنیه، سفرنامه، ص ۵۲۳).

یکی از پیامدهای رواج مواد مخدر مثل شراب، تنباکو، بنگ، حشیش و... در عصر صفوی این بود که موضوع مصرف این گونه مواد، هم در اشعار شاعران این دوره راه یافت و هم باعث شد رساله‌هایی در این باره نوشته شود. رساله‌هایی هم که نوشته می‌شد، متناسب با مزاج و طبع پادشاه و مطابق با حکم وی در آزاد یا قدغن کردن مواد مخدر بود. دسته‌ای از این رساله‌ها در مورد کشیدن تنباکو یا عدم استعمال آن نوشته شدند.

بعضی افراد درباره حلیت یا حرمت تنباکو از جنبه فقهی رساله نوشتند و عده‌ای هم برخلاف گروه اول به وصف و تعریف و ذکر منافع و زیان تنباکو به زبان ادبی دست به قلم شدند. در مورد گروه اول کتابهایی مثل تحریم تنباکو از شیخ علی نقره‌ای کمره‌ای،^۱ حرمت شرب تن از فخرالدین طریح نجفی،^۲ حرمت شرب تن از شیخ زین‌الدین علی بن سلیمان بحرانی^۳ و حرمت شرب تن از مولی خلیل‌بن غازی قزوینی (آبزرگ تهرانی ۱۳۷۷: ۱۷۴/۱۱) نوشته شد. در بین علمای دین نیز درباره حرمت یا حلیت کشیدن تنباکو اختلاف وجود داشت. بعضی از آنها به مخالفت با کشیدن تنباکو به پا خاستند و بعضی هم مثل علامه مجلسی کشیدن آن را جایز می‌دانستند. در مورد گروه دوم هم رساله‌هایی مثل وصف تنباکو از ملا یحیی‌الدین خلخالی (افشار و دانش‌پژوه ۱۳۶۶: ۳۳۵/۸)، تعریف تنباکو از محمد شاه قاضی (همان: ۳۸۳/۸)، رساله تنباکوئیة از حسام‌الدین ماچینی (همان: ۳۸۶/۸) و در باب تنباکو از نصیر اصفهانی (دانش‌پژوه ۱۳۴۰: ۱۴۱/۱۷) نوشته شد.^۴

رساله حاضر جزء رساله‌های گروه دوم است. این رساله بیشتر به وصف خود تنباکو و فواید آن به زبان شاعرانه می‌پردازد تا اینکه درباره حلیت یا حرمت تنباکو یک حکم فقهی بدهد. این رساله در ساختار تقریباً شبیه به رساله تنباکوئیة حسام‌الدین ماچینی است.^۵

در این رساله، مؤلف آن، محمد ابراهیم ذوالشرفین کرمانی،^۶ علاوه بر آوردن اشعار خویش، از اشعار شعرای معاصر و قبل از خود نیز استفاده کرده است. رساله علاوه بر اینکه از ویژگیهای ادبی برخوردار است، به دو نکته تاریخی نیز اشاره می‌کند: یکی به تاریخ جلوس شاه صفی (حک: ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق) که مؤلف علاوه بر

ذکر ماده تاریخی برای جلوس شاه صفی (ظلّ حق) می‌گوید: «[جلوس] شاه صفی الموسوی [...] در سنه حال واقع شده...» و دیگری به دستور شاه صفی درباره کشیدن تنباکو در سال اول جلوس. مؤلف که رساله را در سال اول جلوس شاه صفی، یعنی در سال صدور حکم وی مبنی بر کشیدن تنباکو نوشته است، در این باره می‌گوید:

[شاه صفی] منع شراب خوردن شرابخوارگان کرد و به کشیدن تنباکو فرمان داد. از جهت منع شراب، دود از دماغ رندان باده‌نوش برآمد.
مؤلف، نام رساله و علت نوشتن آن را در برگ ۳۳۲ نسخه چنین گفته است:

چون رندان عاشق‌پیشه را دیدم که تنباکو می‌کشند، به خاطرم رسید که بدین سبب جوهر عشق را بازگویم که چیست و رساله در بیان تعریف تنباکو و اقسامش و موجباتش و واجباتش و مستحباتش و مکروهاتش و محرّماتش نویسم.

نویسنده فردی ادیب و آشنا به معارف دینی بوده و در جمله‌پردازی از صنایع ادبی به خوبی بهره برده و از آیات و احادیث نیز در تحلیل موضوع استفاده کرده است. وی این رساله مختصر را با تحمیدیه‌ای آغاز و بعد از ذکر تاریخ جلوس شاه صفی، انگیزه خود را از نوشتن رساله بیان می‌کند و سپس به شرح فصول و بخشهای آن می‌پردازد.

در این رساله، تنباکو به زبان شاعرانه توصیف و با تأویل و تفسیرهای شاعرانه «جوهر عشق» قلمداد شده است. مؤلف بعد از ذکر داستانی درباره منشأ تنباکو، ریشه خود کلمه «تنباکو» را «تن‌پاک‌کن» دانسته است که به سبب کثرت استعمال «تنباکو» شده است. او تنباکو را پنج نوع ذکر کرده و برای هر یک ویژگی‌هایی برشمرده است.

این رساله بنا بر بخش‌بندی داخل متن مشتمل بر یک مقدمه، پنج فصل و یک خاتمه است که به ترتیب در زیر به آنها اشاره می‌شود.

مقدمه: در بیان تعریف و وجه تسمیه تنباکو.

فصل اول: در بیان اقسامش؛ پنج قسم.

فصل دوم: در بیان موجباتش؛ نه مورد.

فصل سوم: در بیان واجباتش؛ ده مورد.

فصل چهارم: در بیان مستحباتش؛ هشت مورد.

فصل پنجم: در بیان مکروهاتش.

رساله در ذکر دومین مورد از مستحبات تنباکو (در فصل چهارم) افتادگی دارد. نسخه خطی منحصر به فرد این رساله آخرین رساله از یک مجموعه که به شماره ۴۵۱۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. نسخه از آغاز و انجام ناقص است و نه تاریخ کتابت دارد و نه اسم کاتب.

بعضی ویژگیهای این نسخه:

- دوگانگی در شیوه تحریر و املاي کلمات؛ مثل «چگونه» و «چه‌گونه»، «چنانچه» و «چنانچه»، «جهه» و «جهت».

- وجود غلط املايي؛ مثلاً «الخلقان» به جای «الخالقان».

- حذف الف آغازین در وصل کردن بعضی از کلمات؛ مثل الف «او» در «ازو». لازم به ذکر است که در تصحیح این نسخه از رسم الخط متداول امروزی پیروی شده است. عبارات عربی داخل متن نیز که بدون اعراب‌گذاری و تشدید بود در تصحیح متن اعراب‌گذاری شدند.

علاوه بر منابع نقل قولها، پاره‌ای ابهامها و نکات قابل توضیح را همه در پانویست آورده‌ایم.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبِهِ تَقْتِي

حمد بی حد و ثنای بی عد معبودی را سزد که فهم صاحب‌خردان به کنه کمالش نرسد؛ چنانکه راقم گوید:

کسی را نیست ره در کنه ذاتش خرد مستغرق بحر صفاتش
کریم و سازگار و لامکان است به یک کن خالق هفت آسمان است

و شکر و سپاس بی قیاس واجب‌الوجودی را شاید که زبان شاکران از عهده شکرش بیرون نیاید؛ چنانکه پادشاه اقلیم سخنوری، سعدی شیرازی، فرماید: «هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید»
بعد از حمد و ثنای حضرت الهی، صلوات و سلام نامتناهی بر روح مطهر و مشهد منور حضرت رسالت‌پناهی و حضرات ائمه معصومین صلوات‌الله علیه و علیهم اجمعین.

اما بعد، بدان ای عزیز که در اوان عنفوان پادشاهی، پادشاه جمجاه ملائک سپاه گیتی پناه، گل‌گلدسته پادشاهی، نهال نورسته بوستان شهنشاهی، نگین خاتم یداللهی، شاه کامگار گردون‌اقتدار خلافت‌شعار رأفت‌دثار سلطنت‌آثار، سیادت و ولایت‌پناه، مظهر اوصاف اله، مهر سپهر مروّت، گوهر کان فتوت، در منظوم درج ملّت، مرکز دایره سلطنت و جهان‌بانی، قطب فلک معدلت و عالم ستانی، اعدل خواقین زمان، افضل سلاطین دوران، قالع قلاع الشکر و الطغیان، قانع بقاع الکفر و العصیان، السلطان بن السلطان بن السلطان، الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، ابوالمظفر شاه صفی الموسوی الحسینی الصفوی، بهادرخان، خلد الله ملکه و سلطاناه و افاض علی العالمین بره و احسانه که در سنه حال واقع شده، چنانکه بعضی از شاعران بلاغت‌قرین فصاحت‌آفرین، در تاریخ جلوس این رباعی هر چهار مصراع تاریخ گفته‌اند:

دادند سریر پادشاهی بصفی دوران زمان لاتناهی بصفی

گویند به صدق اهل عالم همه شکر کافزود بهای تاج شاهی بصفی^۱ و به عربی چنین فرموده‌اند: ظلّ الله است و «ظلّ حق» تاریخش. منع شراب خوردن شراب‌خوارگان کرد و به کشیدن تنباکو فرمان داد. از جهت منع شراب، دود از دماغ رندان باده‌نوش برآمد و چهره ارغوانی ایشان به زعفرانی مبدل شد. سرانگشت حیرت و پشت دست حسرت گزیدن گرفتند و به آب دیده دست از دامن دختر رز شسته و شیشه و پیمانه را درهم شکستند. بزرگان خم و خردان شیشه و پیاله همگی شکسته‌خاطر شدند. پیاله که بر سر دست ارباب طرب جای داشت، نگونسارش کرده، بر روی خاک تیره‌اش جای دادند و به خاک سیاهش برابر ساختند. صراحی از پای درافتاد و سر خویش بر سنگ زد. تاک را از واهمه خون در رگها پاک خشک گشت. حریفان شرابخواره زمان زمان به مناسبت حال نغمه‌پرداز این مقاله‌اند:

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند گره از کار فروبسته ما بگشایند
در میخانه بیستند خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند^۲

و از جهت امر به کشیدن تنباکو آنان که صاحب‌ذوق آن بودند، حلاوت در مذاقشان به هم رسیده، از ذوق قلیان از دست نمی‌گذارند و این بیت را برمی‌خوانند:

یار کو تا بزم تنباکو کنیم واژگونه دم کشیم و هو کنیم
و می‌گویند:

به جز قلیان تنباکو درین دور کسی را آب تلخی در جگر نیست

برای سوختن روزگار دارد دوست غلط اگر نکنم وقت وقت تنباکوست
و در حین اجرای حکم به منع شراب و امر به کشیدن تنباکو، راقم این حروف، غریق بحر سرگردانی، محمدابراهیم ذوالشرفین کرمانی، مشعوف شده، اراده سیر کرد به باغی. بر سبیل اتفاق وارد شد. باغی دید چون مینای فلک سبز و خرم و درختانش ساق بر ساق عرش نهاده، استاد گوید:

۱. این رباعی از «ملا غروی» از شعرای عصر صفویه است که در تاریخ جلوس شاه صفی سروده است. هر چهار مصراع رباعی ماده تاریخ جلوس شاه صفی است. در کتاب مواد التواریخ به جای کلمه «به» در مصراع سوم «ز» آمده است که صحیح به نظر می‌رسد.

دادند سریر پادشاهی بصفی [۱۰۳۸] دوران زمان لاتاهی بصفی [۱۰۳۸]
گویند ز صدق اهل عالم همه شکر [۱۰۳۸] کافزود و جهان تاج شاهی بصفی [۱۰۳۸]
(نخجوانی ۱۳۴۳: ۴۲-۴۳)

۲. حافظ، دیوان، ص ۳۲۰.

به ساق عرش ساق او هم آغوش
گل سوری کشیده نافه در خون
گل سوری مزاج اندیش گشته
باغ بخندد چو لب دوستان
آب نهد بر جگر لاله داغ
فلک را همچو طفلان بسته بر دوش
به یک محمل دو لیلی و دو مجنون
ز بس خندیده کامش ریش گشته
ابر بگیرد به رخ بوستان
گل همه از باغ فروزد چراغ^۱

و جمعی عاشقان صاحب طبیعت در پای درختی جمع آمده و قلیان در دست تنباکو می کشیدند و این رباعی برمی خواندند:

قلیان که فروزان ز چراغ دل ماست
نخلی است ز سرچشمه آتش رسته^۲
و در حال خواندن این رباعی قلیان به دست پسری چون پنجه آفتاب رسید که مجلس افروز رندان عاشق طبیعت بود. دیگری این رباعی [را] خواند:

من دزدم و لیک رنگ و بو می دزدم
او لذت و کام از دهن نوش لبان
دود از قلیان به آرزو می دزدم
می دزدد و من لذت از او می دزدم

پسر در جواب این رباعی [را] بر خواند:

هر کس که به کوی دوست صادق برود
صد ساله نماز عابد صومعه دار
تبا حشر از خاطرش علایق برود
قربان سر نیاز عاشق برود^۳

و دیگری از آن جمع این رباعی را ادا کرد:

قلیان ز لب تو بهره ور می گردد
بر گرد رخ تو دود تنباکو نیست
نی در دستت چون نیشکر می گردد
ابریست که بر گرد قمر می گردد

پسر چون در مجلس عاشقی داشت ملک نام، این دو بیت بر سیل کنایه بیان فرمود:
عشق با مردم کم حوصله سودا نکند
عاشقی از ملک آموز که پروانه صفت
بی سبب در دل هر بوالهوسی جا نکند
هر دم از عشق بتان سوزد و پروا نکند^۴

۱. دهلوی، مطلع الانوار، ص ۲۹۴.

۲. در متن نسخه بعد از «رسته» کلمه «است» آمده و روی آن خط زده شده است.

۳. این رباعی از شیخ بهایی است مصراع اول نیز در دیوان وی چنین آمده است: «بر درگه دوست هر که صادق برود» (عاملی، کلیات اشعار و آثار فارسی، ص ۸۴).

۴. در حاشیه نسخه نوشته شده است: «رباعی از ملک نام شاعر کرمانی.»

و دیگری از آن جمع این بیت [را] برخواند:
ساقی قلیان بده آن جام آشناک را

تا بسوزم همچو تنباکو و رقصم همچو دود

بنده چشم نظاره گشودم، مجلسی دیدم چون بهشت برین آراسته.

نسیم باد در اعجاز زنده کردن خاک ببرد آب همه معجزات عیسی را^۱

از هاتف غیب ندای «فَانظُرُوا إِلَىٰ اٰثَارِ رَحْمَةِ اللّٰهِ» به گوش جانم رسید. تعجب‌کنان
گفتم:

باز این چه جوانی و جمال است جهان را

این بخت که نوگشت زمین را و زمان را^۲

چون رندان عاشق پیشه را دیدم که تنباکو می‌کشند، به خاطر م رسید که بدین سبب
جوهر عشق را بازگویم که چیست و رساله در بیان تعریف تنباکو و اقسامش و
موجب‌اتش و واجباتش و مستحباتش و مکروهاتش و محرماتش نویسم که طبایع را
بدان رغبت بیشتر افتد و آن را تحفه مجلس عالی و محفل متعالی بندگان سیادت و
نجابت‌پناه، افادت و افاضت‌دستگاه، حقایق و معارف آگاه، مسندنشین بارگاه افاضل،
زهدبخش حدیقه افادت، چمن‌آرای بوستان افاضت، چهره‌گشای حقایق و معانی،
مجموعه کمالات انسانی، صاحب فکر عمیق و طبق دقیق، از خلق دور به خالق
نزدیک، حلال شبه و تشکیک، نور حدقه بصارت و نور حدیقه سخن‌فهمی و
سخندانی، میرزا ابوالبقا عبدالوهابی الحسینی حَفَظَهُ اللهُ عَنْ مَكَارِهِ النَّسَائِيْنَ وَ وَفَّقَهُ اللهُ
بِتَوْفِيقَاتِ الدَّارِيْنَ گردانیده که تا حاشیه‌نشینان مجلس او از او بهره‌مند و برومند
گردند و گاه بی‌دماغی ترتیب دماغ به آن کنند. بدان که جوهر عشق نهنگی است از
قلزم وحدت و هژبری است از بیشه فطرت که در شاه‌نشین ماء و طین انسانی
است^۳ منزل ساخته و بر سمند غیرت، به دست قدرت تیغ بی‌دریغ سیاست آخته و

۱. انوری، دیوان، ص ۱.

۲. این بیت در دیوان انوری (ص ۹) چنین آمده است:

باز این چه جوانی و جمال است جهان را وین حال که نوگشت زمین را و زمان را

۳. به نظر می‌آید به جای «انسانی است»، باید «انسانیت» باشد.

بر سر اسباب محبت و ارباب محنت تاخته و به ایشان (?) ساخته و به ایشان پرداخته، چنانچه استاد گوید:

عشق تیغی است که برداشته سرها ز بدن

هر که سر پیچد از آن خون خودش در گردن

و غواص بحر معانی، مولانای رومی، فرماید:

هر چه گویی عشق از آن برتر بود عشق امیرالمؤمنین حیدر بود^۱

و نیز می‌فرماید:

ملت عاشق ز ملت‌ها جداست عشق اصطلاب اسرار خداست^۲

و ایضاً شیخ العارفین، شیخ بهاء‌الملله و الدین، فرمایند:

علم نبوّذ غیر علم عاشقی ما بقی تلبیس ابلیس شقی

سینه کوبی مهر معشوقی بود سینه نبود کهنه‌انسانی بود^۳

حاصل کلام آنکه مقصود از ابداع و اختراع عالم و ایجاد نوع بنی آدم اظهار عشق و ظهور محبت بود که اگر نه عشق واسطه بودی نه عالم بودی و نه آدم، نه عرش و کرسی و نه لوح و قلم. از گفته شیخ عراقی:

گر عشق نبود و غم عشق نبود

چندین سخن نغز که گفتی که شنودی؟^۴

۱ این بیت از «میر جمله شهرستانی» است:

هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیرالمؤمنین حیدر بود
(نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، ص ۸۰)

۲. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۰.

۳. این شعر در «نان و حلوا»ی شیخ بهایی (ص ۵) چنین آمده است:

علم نبود غیر علم عاشقی	ما بقی تلبیس ابلیس شقی...
سینه خالی ز مهر گلرخان	کهنه‌انسانی بود پراستخوان
سینه گر خالی ز معشوقی بود	سینه نبود، کهنه‌صندوقی بود

۴. به نظر می‌رسد مؤلف رساله را سهوی روی داده است، چون این بیت از شرف‌الدین بوعلی قلندر است، نه از فخرالدین عراقی.

گر عشق نبود و غم عشق نبود	چندین سخن نغز که گفتی که شنودی
گر عشق نبود به خدا کس نرسیدی	حسن ازلی پرده ز رخ برنکشیدی

(شرف عراقی، دیوان، ص ۶۵)

چنانچه در حدیث وارد شده است که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعِشْقُ» و دیگر معروف است که «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ» و دیگر معروف است که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ» و ایضاً مشهور است که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» و [قس] علی هذا. آنچه اصحاب فتوت و انصاف و ارباب محبت را بدان میل و عشق است کلام «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعِشْقُ» است؛ استاد گوید:

سایه عشق از سر ما کم مباد هر که عاشق نیست در عالم مباد
شیخ عراقی می گوید:

عشق در پرده می نوازد ساز عاشقی کو که بشنود آواز
هر نفس نغمه ای دگر سازد هر زمان زخمه ای کند آغاز
همه عالم صدای نغمه اوست که شنید این چنین صدای دراز
سر او از زبان بود بیرون هم تو بشنو که من نیم غماز
عشق مشاطه ای است رنگ آمیز که حقیقت کند به رنگ مجاز
تا به دام آورد دل محمود بطرازد شانه زلف ایاز
عشق حقیقی است مجازی مگیر این دم شیری است به بازی مگیر

بدان ای عزیز - عَطَّرَ اللَّهُ مَشَامَ قَلْبِكَ بِرَائِحَةِ الْعِشْقِ وَالْمَحَبَّةِ وَ زَادَ حَلَاوَةَ مَذَاقِكَ بِحَلَاوَةِ الْمَوَدَّةِ وَ الْفُتُوَّةِ - که این رساله ای است مشتمل بر مقدمه و پنج فصل و خاتمه. و مَنْ جَهَلَ شَيْئاً مِنْهُ خَرَجَ عَنْ رَقَبَةِ الَّذِينَ يَشْرَبُونَ الدُّخَانَ. مقدمه در بیان تعریف و وجه تسمیه تنباکو، فصل اول در بیان اقسامش، فصل دوم در بیان موجباتش، فصل سوم در بیان واجباتش، فصل چهارم در بیان مستحباتش، فصل پنجم در بیان مکروهاتش [و] خاتمه در بیان محرّماتش.

اما مقدمه. بدان که تنباکو را نهالی است که چون فرد خوبان موزون و دلنشین است و برگی دارد که گاه چون رخساره دلبران کشمیر سبز و شیرین است و گاه برگی دارد که عاشقان را رشک فرمای جبین است. راقم گوید:

۱. این ابیات از فخرالدین عراقی است. بیت چهارم در دیوان وی (ص ۲۲۸) چنین آمده است:
سرّ او از زبان هر ذره خود تو بشنو که من نیم غماز

شعر^۱

گاه چون عاشق میان آب و آتش جای اوست

گاه بر لعل لب سیمین تنان ماوای اوست

و چون در قلیانش نهند، بر سر دست معشوقان مرغ دست آموز گردد و به واسطه حصول وصول به لب سیمین غبغبان آتش در جانش افتاده دود از دماغش بیرون آید و وجه تسمیه تنباکو این است که مشهور است که در شهر مصر هر کس مبروص می شد او را از شهر بیرون می کردند و در حوالی مصر صحرایی بود که مسکن و ماوای جانوران درنده بود که هر کس را دیدندی شکار خود ساختندی و هر مبروص که بدان سرزمین می رسید او را طعمه خود می کردند و از قضای الهی جوانی از اکابر شهر مصر

سهی سروی که از خور تاج می ساخت

به آزادی ز خوبان باج می خواست

برص در بدنش پیدا شده، بدین علت او را از شهر بیرون کردند. آن جوان توکل بر خالق جزو و کل خود کرده، به جانب صحرای مذکور شتافت.

گویی است زمین سبز و به انواع ریاحین

مطبوع و ملون شده نظارگیان را

جز این که بر آن سبزه و گل راه آ نفس بست

فرقی دگر از خاک مجو آب روان را

چه صحرایی که خط سبز نوخطان چین و خطا از سبزه اش نمونه [ای] و سرو باغ ارم از نهال نورسته اش نشانه [ای]. دریایی است بی پایان و سبزه زاری است بیکران. راقم گوید:

چه صحرایی که جنت زو نشانی چه گلزاری بهشت جاودانی

در آن صحرا آن جوان از چنگ جانوران درنده رهایی یافته، به جوع به سر می برد. بر زبان گر بگذرد لفظ خیر خبز پندارد رود هوشش ز سر

۱. در حاشیه نسخه ذکر شده که شعر از مؤلف است.

۲. در متن اصلی کلمه «راه» خط زده شده و بالای آن کلمه «نظر» نوشته شده است. به احتمال زیاد این کار را بعداً فردی دیگر انجام داده است. به جای کلمه «نفس» اگر کلمه «نظر» بشیند درست تر به نظر می رسد.

پیش او گر خط پرگاری کشی شکل نان بیند بمیرد از خوشی^۱
و از فرط جوع رجوع به نباتات می نمود که ناگاه از دور صحرايي از گل و لاله به
نظرش آمد که مطربان مرغزار از عین مستی تاج بر سر نهاده و غنچه از جام لبالب
شکوفه کنان سر از منظره شاخ بیرون داده [است]، این یک مستان صبحی را عنان
اختیار ربوده و آن یک خوبان تنگ دهان را قفل از زبان گشوده.
گل در لحاف غنچه خوش خفته بد سحرگه

باد صبا بر او خواند یا ایها المزمّل

و سزاوار او به وظیفه بندگی گل قیام نموده و بلبل به هزارستان بر نغمه زده.
هنوز ناشده سوسن ز بند مهد آزاد دراز کرده زبان چون مسیح در گفتار^۲

اتفاقاً آن جوان به گیاهی رسید و اندکی که از برگ آن گیاه که^۳ تناول کرد، برص
بالکلیه از او دفع شده، رنگ کافورش به زعفرانی مبدل شد و دست نیاز به درگاه
بی نیاز برداشت و مناجات کرد که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصْرَتْ عَنْ شُكْرِ نِعْمَتِهِ السَّنَةُ
الْحَامِدِينَ وَ قَصْرَتْ عَنْ وَصْفِ كَمَالِهِ أَفْكَارُ الْعَالَمِينَ». گفت: بار خدایا آنچه در کلبه
گدایی من است در خرابه پادشاهی تو نیست. ندایی به گوشش رسید که «تو چه
داری که خدای جل و جلاله ندارد؟» گفت: «من خدایی چون او دارم و او چون
خودی ندارد.» و متوجه شهر مصر گردید. اهل مصر چون این مشاهده کردند،
تعجب کنان پرسیدند که «چگونه از چنگ جانوران جستی و به جوع سر بردی و از
خود دفع برص نمودی؟» حال گذشته را بیان نمود و جماعتی کثیر متوجه آن صحرا
شدند از جهت تحصیل آن گیاه. ناگاه گذر ایشان بدان سرزمین رسید که مسکن
جانوران درنده بود. بعضی ضایع شدند و بعضی رستند و آن گیاه را پیدا کرده، آوردند
[و] زرع نمودند تنباکو پیدا شد و آن را «تن پاک کن» نامیدند و به واسطه کثرت

۱. این دو بیت در «نان و حلوا»ی شیخ بهایی (ص ۱۳) چنین آمده است:

پیش او گر خط پرگاری کشی شکل نان بیند بمیرد از خوشی
بر زبان گر بگذرد لفظ خیر خیز پندارد رود هوشش ز سر

۲. ظهیر فاریابی، دیوان، ص ۱۲۵.

۳. کلمه «که» در اینجا بی مورد به نظر می رسد.

استعمال «تباکو» نام شد و حکما آورده‌اند که تباکو به منافع کثیره جلیله موصوف است: اول آنکه درد دندان و ضیق نفس را علاج کند و مواد بلغمی را نافع بود و رطوبت فاسده را دافع و ایضاً بواسیر و زکام را فایده‌مند، چنانکه شاعر به نظم آورده: تباکو کار آب انگور کند او پنج مبرض را ز بدن دور کند ضیق نفس و سرفه، بواسیر و زکام خاکستر او علاج ناسور کند و باید دانست که همچنان که تباکو به منافع کثیره جلیله موصوف است همچنین به فضایل شریفه منیعه نیز منعت و معروف است. لحظه‌ای استماع کن تا شمه‌ای از نسیم فضایلش به مشام جانت رسانم. بدانکه اصحاب فضل و ارباب کمال چنین فرموده‌اند که از اجل نعماتی حضرت واجب‌الوجود - جل جلاله - در شأن بندگان آن است که انفاس ایشان را به اسم اعظم مرتب و مزین ساخته [است]؛ چه ایشان به نظر بصیرت و حقیقت چنین دیده و دانسته‌اند که اعظم اسماء حسنی الهی - جل جلاله - اسم شریف «هو» است که مفتوح و مختتم کلمه طیبه «هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» است که اول هو و آخر هوست و بر این دلایل و امارات بسیار بیان فرموده‌اند و بر ضمیر منیر هیچ عارف محق (?) پوشیده و مخفی نیست که این اسم شریف به حقیقت انفاس انسان است؛ چنانکه فرموده‌اند:

هو غیب هویت آمد ای اسم شیناس و انفاس ترا بود بدان اسم اساس
بنابر این محققین از متصفین تمامی اوقات شریفه را به شکر این نعمت جلیله
المرتبه مصروف ساخته‌اند و همگی از اداء آن معترف به عجز و قصور گشته، زبان
حالشان به مضمون این مقال مترنم است: «هُوَ اللهُ الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ شُكْرِ نِعْمَتِهِ السِّنَةُ
الْحَامِدِينَ» و هیچ شک و شبهه نیست که ترتیب این اسم شریف به همه انفاس
انسانی در وقت کشیدن تباکو و بیرون کردن دود از دهان اظهر و ابین است و کدام
نعمت اجل و اعظم از این تواند بود که در بزنگاه ترتیب دماغ اسم اعظم باری تع از
انفاس مردم به احسن وجوه و اظهر صور جلوه ظهور نماید.

فَاشْكُرُوا إِلَهِهَا الْعِبَادَ لَهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

فصل ۱. در بیان اقسام تباکو: آنچه مشهور و نافع است پنج قسم است: انگیزی و سنجی (?) و کتانی و کسکن (?) و جنکاکی (?) و هر کس تباکو از قلیان آبی کشد

۱. علامت اختصاری «تعالی» است.

باید که تنباکوی انگلیزی^۱ یا سپنجی یا کتانی باشد و هر کس تنباکو از قلیان دیمی کشد باید که تنباکوی کسکن یا جنکاکی باشد.

فصل ۲. در بیان موجبات تنباکو که تنباکو کشیدن به سبب آن واجب می‌شود و آن نه است. اول آنکه طعامی خورده باشد موجب تنباکو کشیدن است به واسطه آنکه نافع است. دوم آنکه کسی سرما خورده باشد موجب تنباکو کشیدن است، چنانچه وجهش ظاهر است. سوم آنکه کسی کیفی خورده باشد موجب تنباکو کشیدن است، به واسطه آنکه زود کیف را می‌رساند. چهارم آنکه کسی زکام داشته باشد موجب تنباکو کشیدن است، از جهت آنکه زکام را نافع است. پنجم آنکه کسی بواسیر داشته [باشد] موجب تنباکو کشیدن است، به سبب آنکه بواسیر را دافع است. ششم آنکه کسی درد دندان داشته باشد، موجب تنباکو کشیدن است، از جهت آنکه درد دندان را نافع است. هفتم آنکه کسی ضیق نفس داشته باشد ایضاً موجب تنباکو کشیدن است، از جهت آنکه دفع ضیق نفس کند. هشتم آنکه کسی سرفه کند یا بلغمی مزاج باشد، باز موجب تنباکو کشیدن است، از جهت آنکه سرفه و بواسیر را فوراً دفع می‌نماید. نهم، حضور یاران اهل موجب تنباکو کشیدن است به سبب آنکه باعث ازدیاد الفت و محبت می‌گردد و سبب آن می‌شود که خبث کسی نکنند. به واسطه آنکه خبث کردن از ذنوب کبایر است و ترک آن واجب است و فعل آن حرام است.

فصل ۳. در بیان واجبات تنباکو و آن ده است: اول، واجب است که آب قلیان را در هر دو قلیان که بکشند تازه کنند، چرا که جرم دود را آب تازه بیشتر برد و دوم، واجب است که قلیان کوک باشد، چرا که کوک که هست، طبیعت از او منزجر و منحرف نمی‌شود و کشنده را بدو رغبت بیشتر به هم می‌رسد. سوم، واجب است که تنباکو انگیریزی و سپنجی و کتانی باشد، اگر تنباکو از قلیان آبی کشند، از جهت آنکه کشیدن این سه قسم از قلیان آبی دفع امراض مذکوره می‌کند. هر گاه این سه قسم را از قلیان دیمی کشند دفع امراض نمی‌کند. چهارم، واجب است که تنباکو کسکن و جنکاکی باشد، اگر تنباکو از قلیان دیمی کشند، چرا که این دو قسم را هم از قلیان آبی کشند نفع ندارد و ضرر متصور است. پنجم، واجب است که آتش از هیمة طاق باشد، چرا که تنباکو را تلخ نمی‌کند و اگر آتش (?) نباشد آتش خوب باشد، چنانکه استاد منظوم ساخته [است]:

۱. در حاشیه نسخه به جای این کلمه «انگیزی» نوشته شده است. انگیزی منسوب به انگلیز (انگلیس) است (فتنامه دهخدا).

تباکو چکن مسندی زندانه گرکدیر
 گل غنچه‌سی تک لب‌لره خندانه گرکدیر
 قلیان چوب بوتی سی خوب اوتی دخی خوب
 دادلو یمگین میوه‌سی دندانه گرکدیر
 هر عاشق اگر (?) اتورر اول مجلس ایچینده
 بیری بیرسه (?) سوزلره مستانه گرکدیر
 چوخ سوزلری سن سویله مگن مجلس ایچینده

چوخ سوزلره بیر دریای عمانه گرکدیر^۱

ششم، آنکه واجب است که نی حاضر باشد چنان‌که دود به در کند، چرا که دود را از آدمی دور می‌کند. هفتم، واجب است که نقل دان در مجلس تباکو حاضر [باشد] چنانچه وجهش ظاهر است. هشتم، واجب است که سفره از برای قلیان تباکو مرتب نسازند به واسطه آنکه نقصان مالی به هم نرسد و نهم، واجب است که تباکو از قلیان دیمی کشند اگر رطوبت دماغ غالب باشد چنانکه وجهش ظاهر است. دهم، واجب است که تباکو از قلیان آبی کشند اگر بیوست بر دماغ غالب باشد، چنانکه وجهش نزد صاحب‌درکان ظاهر است.

فصل ۴. در بیان مستحبات تباکو و آن هشت است. اول، سنت است که به آب لیمو نم کشند، چنانکه وجهش ظاهر است. دوم.

پی‌نوشتها

۱. وی در این رساله دوازده دلیل برای حرام بودن تنن نقل می‌کند و میرزا عبدالله افندی در رساله‌ای که می‌نویسد، دلایلهای وی را راست می‌داند (آقابزرگ تهرانی ۱۳۳۷: ۱۱/۱۷۴).
۲. این رساله اولین بار در بحرین نشر یافته است.
۳. او در این رساله شرح خواب دیدن حضرت علی (ع) را نقل می‌کند و اینکه آن حضرت در خواب دستور به ترک تنن داده است (آقابزرگ تهرانی ۱۳۳۷: ۱۱/۱۷۴).
۴. صائب تبریزی نیز وصفیه‌ای درباره تباکو دارد (دانش‌پژوه ۱۳۴۰: ۹/۱۳۹۵؛ ۱۱/۲۰۴۴).
۵. حسام‌الدین ماجینی رساله خود را در یک مقدمه، دو مقاله و یک خاتمه نوشته است. «مقدمه» در بیان سبب استعمال تباکو، از «دو مقاله» مقاله یکم در بیان یکی از هزار منافع تباکو و

۱. این چهار بیت به زبان ترکی است.

مقاله دوم در بیان مضار تنباکو است و «خاتمه» در آثار تنباکو که به وی ظاهر شده است. ۶. مؤلف در صفحه ۲۲۹ نسخه خود را چنین معرفی کرده است: «و در حین اجرای حکم به منع شراب و امر به کشیدن تنباکو، راقم این حروف، غریق بحر سرگردانی، محمد ابراهیم ذوالشرفین کرمانی، اراده سیر کرد به باغی.» وی رساله را به فردی به نام «میرزا ابوالبقا عبدالوهابی الحسینی» تقدیم کرده است.

منابع

- آقابزرگ تهرانی، ۱۳۳۷ ش، *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، جزء یازدهم، طبع اول، چاپخانه دولتی ایران.
- افشار، ایرج، و دانش پزوه، محمدتقی، ۱۳۶۶ ش، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک وابسته به آستان قدس*، با همکاری محمدباقر حجتی و احمد منزوی، ج ۸، آستان قدس.
- انوری، اوحدالدین علی بن محمد بن اسحاق، *دیوان انوری*، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، ۲ ج، تهران، ۱۳۳۷-۱۳۴۰ ش.
- بهاءالدین عاملی، *کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهاءالدین محمد عاملی مشهور به شیخ بهائی*، به کوشش غلامحسین جواهری، کتابفروشی محمودی، [بی تا].
- تاورنیه، زان بایتیست، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، به کوشش حمید شیرازی، تهران و اصفهان، [بی تا].
- حافظ، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- دانش پزوه، محمدتقی، ۱۳۴۰ ش، *فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران*، ج ۹، ۱۱، ۱۳، تهران.
- _____، ۱۳۶۴ ش، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران*، ج ۱۷، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر، *لغتنامه*.
- دهلوی، امیر خسرو، *مطلع الانوار*، به کوشش طاهر احمد اوغلی محرم‌اوف، مسکو، ۱۹۷۵ م.
- سعدی، گلستان سعدی، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- شرف عراقی (بوعلی قلندر)، *شرف‌الدین بن فخرالدین*، دیوان سید شرف‌الدین بوعلی قلندر، به کوشش میرطاهر، تکیه خاکسار جلالی، ۱۳۶۰ ش.
- ظهیر فاریابی، *دیوان ظهیر فاریابی*، به کوشش تقی بینش، مشهد، ۱۳۳۷ ش.
- عراقی، فخرالدین ابراهیم بن بزرگمهر، *مجموعه آثار فخرالدین عراقی*، به کوشش نسرین محتشم (خزاعی)، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی، *خلاصه‌السییر (تاریخ روزگار شاه صفی صفویه)*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۸ ش.

- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، به کوشش رینولد ا. نیکلسون، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- نخجوانی، حاج حسین، ۱۳۴۳ ش، مواد/تواریخ، کتابفروشی ادبیه.
- نصرآبادی، محمد طاهر، تذکره نصرآبادی، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران، ۱۳۷۸ ش.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی